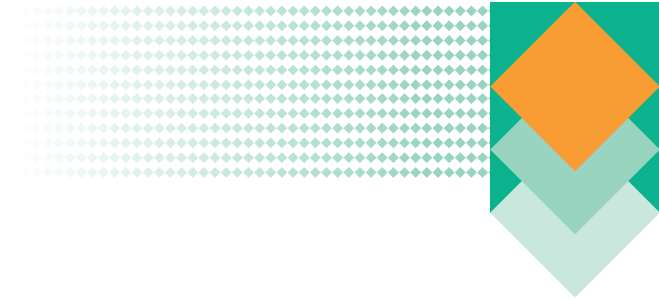


۱۲

حکمای معاصر



علامه طباطبائی



علاّمه طباطبایی

مطالعه آزاد

استادِ علاّمه و مفسّر کبیر قرآن آیت‌الله سیّد محمد حسین طباطبایی - رضوان‌الله علیّه - به‌راستی بزرگ‌ترین شخصیت فلسفی معاصر جهان اسلام و وارث حکمای بزرگ اسلامی است. آن بزرگوار در سال ۱۲۸۱ هجری شمسی در تبریز متولد شد. در کودکی والدین خویش را از دست داد و در حالی که غبار یتیمی بر سر داشت، به عرصهٔ تحصیل قدم گذاشت. استاد در زندگی نامهٔ کوتاهی که به قلم خویش نوشته است، می‌فرماید:

«در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتیم، علاقهٔ زیادی به ادامهٔ تحصیل نداشتیم. از این‌رو، هرچه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهارسال به همین نحو گذرانیدم. پس از آن، به یک‌باره عنایت خدایی دامگیرم شد و مرا عوض کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل - که تقریباً هجده سال طول کشید - هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم. بساط معاشرت را با غیراهل علم به کلی برچیدم و در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی، به حداقل ضروری قناعت نموده و باقی را به مطالعه می‌پرداختم. بسیار می‌شد (به‌ویژه در بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذراندم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می‌کردم. اگر اشکالی پیش می‌آمد با هر خودکشی‌ای بود حل می‌کردم. وقتی که به درس حضور می‌یافتیم، از آنچه استاد می‌گفت قبلاً آگاه بودم و هرگز اشکالی پیش استاد نبردم!»

آن بزرگوار در سال ۱۳۰۴ به قصد تکمیل مراحل تحصیلی به نجف اشرف عزیمت فرمود و به محضر استادان بزرگی راه یافت.

فقه و اصول را از حوزه درس بزرگانی چون آیت‌الله نایینی و آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی آموخت. فلسفه را نزد مرحوم آقا سیدحسین بادکوبه‌ای فرا گرفت و به توصیه وی ریاضیات عالی را نزد سیدابوالقاسم خوانساری که یکی از ریاضی‌دان‌های متبحر عصر خود بود گذرانید و در حساب استدلالی، هندسه مسطحه و فضایی و جبر تبحر یافت.

در اخلاق و عرفان از محضر عارف عالیقدر میرزا علی آقا قاضی بهره‌ها برد. او درباره آشنایی خود با مرحوم قاضی چنین می‌فرمود: «در همان اوایل ورودم به نجف اشرف، روزی در منزل نشسته بودم و به آینده خود می‌اندیشیدم. ناگهان کسی در خانه را زد؛ در را باز نمودم، عالم بزرگواری را دیدم که سلام کرد و داخل منزل شد و در اتاق نشست و خیر مقدم گفت. آن عالم چهره‌ای جذاب و نورانی داشت. کم‌کم در گفت‌وگو باز شد و به من گفت: کسی که برای تحصیل به نجف می‌آید، شایسته است علاوه بر تحصیل، به فکر تهذیب و تکمیل نفس خویش نیز باشد و از خود غافل نماند. این جمله را گفت و منزل را ترک کرد. سخنان او مرا شیفته کرد؛ او را جست‌وجو کردم و از برنامه او آگاه شدم و تا در نجف بودم، از محضر آن عالم پرهیزکار بهره می‌گرفتم.»

استاد، هرگاه از تهذیب نفس و سیر و سلوک معنوی سخنی به میان می‌آمد، اظهار می‌داشت که ما هرچه داریم از مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی است. علامه طباطبایی که دوران تحصیل خود را در نجف اشرف به پایان رسانیده بود، به جهت تنگدستی و مشکلات معاش در سال ۱۳۱۴ به ناچار به زادگاه خویش مراجعت فرمود و حدود ده سال در ملکی که میراث پدری ایشان بود، به فلاحت و کشاورزی گذرانید و سپس در سال ۱۳۲۵ به حوزه علمیه قم مهاجرت کرد.

حضور ایشان در قم مبدأ تحول عظیمی در حوزه علمیه گردید. خود ایشان می‌فرماید: «وقتی به قم آمدم، مطالعه‌ای در وضع تحصیلی حوزه کردم و فکری درباره نیاز جامعه اسلامی. بین آن نیاز و آنچه موجود بود، تناسبی ندیدم. جامعه ما نیاز داشت که به‌عنوان جامعه اسلامی قرآن را درست بشناسد و از گنجینه‌های علوم این کتاب عظیم الهی بهره‌برداری کند، ولی در حوزه‌های علمیه حتی یک درس رسمی قرآن وجود نداشت. جامعه ما برای اینکه بتواند عقاید خود را در قبال عقاید دیگران عرضه کند و از آنها دفاع نماید، به قدرت استدلال عقلی نیازمند بود. باید درس‌هایی در حوزه وجود داشته باشد تا قدرت تعقل و استدلال دانشجویان را بالا ببرد. چنین درس‌هایی در حوزه تدریس نمی‌شد... تعلیم و تربیت معنوی و اخلاقی هم به چشم نمی‌خورد مگر برای افراد نادری. ... نه از فلسفه و معقول خبری بود و نه از تفسیر قرآن و نه از سایر بخش‌های کتاب و سنت، بلکه فقط فقه و اصول تدریس می‌شد که فقط بخشی از سنت پیامبر و ائمه علیهم السلام بود. بر خود

لازم دیدم که یک درس فلسفه، یک درس تفسیر قرآن و یک درس اخلاق در حوزه شروع کنم». آری، شخصیتی با لباسی ساده و در غربت و گمنامی با امکاناتی به اندازهٔ دو اتاق محقر اجاره‌ای و تسهیلات یک زندگی در حداقل ممکن در پی آن بود که تحولی عظیم در فرهنگ کشور و جهان اسلام پدید آورد.

شاید اگر کسی در ابتدا به کار او می‌نگریست، آن را کوچک، کم‌اهمیت و نافرجام می‌پنداشت، اما او به برکت همت عالی و عزم راسخ خود و بهره‌گیری از امدادهای غیبی و الهی محفل درس خود را رونق بخشید؛ به طوری که شاگردانی ممتاز و مستعد چون استاد شهید مطهری، شهید دکتر بهشتی، شهید دکتر باهنر، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله حسن‌زاده آملی و آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی و بسیاری دیگر از متفکران معاصر به دور او جمع شدند. آن بزرگوار نیز در پرورش آنها از هیچ زحمتی دریغ نورزید و همچون باغبانی دلسوز، نهال نوپای علم و تحقیق را آبیاری کرد و بارور ساخت.

علامهٔ طباطبایی مظهر متانت و وقار و عزت نفس، تواضع و عطوفت و دیگر مکارم اخلاقی بود. آثار عظمت روح و نورانیت دل و ارتباط با ماورای طبیعت در سیمای ملکوتی ایشان تجلی می‌یافت. بر مجلس ایشان چنان هیبتی سایه می‌افکند که حضار را در سکوتی ژرف و پر تأمل فرو می‌برد. هرگز کسی کلمهٔ «من» از ایشان نشنید و در عوض، این دریای علم و حکمت از فرط تواضع و فروتنی بارها در پاسخ به سؤالات عبارت «نمی‌دانم» را به زبان می‌آورد.

تفلسف

با توجه به زندگی علامهٔ طباطبایی به نظر شما آیا تاریخ تعین بخش و تشخص بخش فیلسوفان است یا فیلسوفان تعین بخش و تشخص بخش تاریخ‌اند؟

مقام فلسفی

علامهٔ طباطبایی علاوه بر تدریس متون درجه اول فلسفه و نگارش حواشی و تعلیق‌هایی بر آنها، دو کتاب ارزنده به اسامی *بداية الحکمه* و *نهاية الحکمه* در فلسفهٔ اسلامی نگاشت که اکنون از متون رسمی درس فلسفه در حوزه و دانشگاه به‌شمار می‌آید. استاد در حوالی سال ۱۳۳۰، در جلساتی با شرکت طلاب ممتاز به نقد مبانی فلسفه‌های جدید و به‌خصوص ماتریالیسم و مارکسیسم که در آن روزگار فکر بسیاری از جوانان را به خود مشغول کرده بود، پرداخت. حاصل

این مباحث، کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» است که استاد شهید مطهری که خود در این جلسات حضور داشت، آن را به رشتهٔ تحریر درآورد و در تشریح آن پاورقی‌های بسیار آموزنده‌ای به اصل مباحث افزود. این کتاب در روشن کردن افکار طلاب و دانشجویان و دانش‌پژوهان نقشی تعیین‌کننده داشته و در این زمینه تاکنون کتابی بهتر از آن نوشته نشده است.

در این کتاب، علامه طباطبایی تنها به نقد ارکان ماتریالیسم اکتفا نکرده، بلکه به تشریح اصولی پرداخته است که در تحکیم فلسفهٔ اسلامی در مقابل فلسفه‌های جدید سهمی بسزا دارد و مقام فلسفی ایشان را آشکارتر می‌سازد. در این کتاب، علامه طباطبایی مباحثی را طرح کرده است که در فلسفهٔ اسلامی تازگی دارد و از ابتکارات ایشان محسوب می‌شود. در اینجا برای آشنایی شما با این مطالب، به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

❖ ارزش شناخت و اصل علیت

در درس‌های گذشته آموختیم که قانون علیت و فروع آن زیربنای شناخت را در انسان تشکیل می‌دهند. انکار قانون علیت به منزلهٔ فروپاشی نظام جهان و علم و دانش بشر است و در واقع، هم رشتهٔ وجودی بین اشیا و موجودات جهان را پاره می‌کند و هم شناخت ما را نسبت به قوانین هستی مخدوش می‌نماید.

در فلسفهٔ جدید غرب نظریه‌ای مطرح شده که به انکار اصل علیت و فروع آن پرداخته است.^۱ این نظریه که در فلسفهٔ غرب تأثیر مهمی به جا نهاده، اصل علیت را به مثابه یک اصل عقلانی نفی کرده است. طبق این نظریه که تجربه را مبنای همهٔ شناخت‌های بشر می‌داند و جز تجربه راه دیگری را برای آگاهی از جهان نمی‌پذیرد، علیت رابطه‌ای نیست که بتوان آن را از طریق تجربه و... مشاهده کشف کرد.

برای مثال، اگر با وزیدن طوفان شاخه‌های درختی خم شود، با حس و تجربه نمی‌توانیم بگوییم که وزش طوفان علت و سبب خم شدن شاخه‌های درخت است؛ زیرا ما از طریق مشاهدهٔ حسی فقط دو حادثه را به دنبال یکدیگر می‌بینیم. حادثهٔ اول وزیدن طوفان و حادثهٔ دوم خم شدن شاخه‌های درخت است. اما در مشاهدهٔ ما هیچ امر دیگری که نشان دهد حادثهٔ اول علت به وجود آمدن حادثهٔ دوم است، یافت نمی‌شود. در تمام حوادث جهان وضع به همین منوال است. ما همواره حوادثی را در پی حوادث دیگر مشاهده می‌کنیم، اما در این تجربه‌ها هرگز چیزی را به نام رابطهٔ علیت بین دو حادثه رؤیت نمی‌نماییم. تعاقب دو حادثه و اینکه یکی از آنها مقدم و دیگری مؤخر اتفاق افتد، به تأثیر و تأثر میان آنها گواهی نمی‌دهد.

۱. این نظریه را ابتدا دیوید هیوم، فیلسوف تجربی‌مذهب انگلیسی، بیان کرده است.

علیت چیست؟

اگر بپذیریم که رابطه علیت - یعنی وجوددهندگی در میان دو چیز - هرگز در مشاهدات و تجربیات ما دیده نمی‌شود، این سؤال پیش می‌آید که پس اعتقاد ما به این رابطه و اینکه حکم می‌کنیم وزیدن باد علت خم شدن شاخه‌های درخت است، دود سیگار علت ابتلا به سرطان است، فعالیت و انقباض، علت پیشرفت و رفاه یک جامعه است و ... بر چه اساس است؟

نظریه‌ای که پیش از این درباره آن سخن گفتیم، عقلی بودن اصل علیت را انکار می‌کند و اعتقاد عمومی به علیت را ناشی از عادت ذهنی می‌داند. این نظریه در رویارویی با پرسش فوق ادعا می‌کند که تکرار یک حادثه به دنبال حادثه دیگر ذهن را مهیا می‌سازد که بین دو حادثه رابطه علیت برقرار کند؛ یعنی با مشاهده مکرر سوختن چوب و کاغذ در مجاورت آتش ذهن به توالی این دو حادثه عادت می‌کند و حکم می‌نماید که آتش علت سوختن است. پس «علیت» رابطه‌ای واقعی میان حوادث و پدیده‌های جهان نیست؛ بلکه رابطه‌ای جعلی و قراردادی است که ذهن در اثر عادت، بین مشاهدات مکرر خود از حوادث برقرار می‌سازد.

تحقیق و مباحثه

با مراجعه به کتاب متافیزیک و فلسفه معاصر، فصل اول، بخش دیوید هیوم، تحلیل وی را از علیت مورد بحث و گفت‌وگو قرار دهید.

انتقاد

بر این نظریه انتقادهایی وارد شده است که در اینجا تنها به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم. ۱ اگر ریشه اعتقاد به اصل علیت تعاقب دو حادثه باشد، باید میان همه حوادثی که در پی یکدیگر تکرار می‌شوند، رابطه علیت برقرار باشد؛ در حالی که چنین نیست.

مثلاً رعد و برق را در نظر بگیرید. همیشه در فعل و انفعال الکتریکی ابرها ابتدا برق به چشم ما می‌رسد و سپس صدای رعد را می‌شنویم؛ زیرا سرعت نور از سرعت صوت بیشتر است. حال آیا علی‌رغم این تجربه مکرر هرگز حکم می‌کنیم که برق علت رعد است؟ آیا این دو حادثه متوالی ما را به رابطه علیت بین آنها معتقد می‌سازد؟ آیا توالی شب و روز به ما می‌فهماند که روز علت شب یا شب علت روز است؟ آیا شنیدن مکرر صدای اذان بعد از طلوع فجر به ما می‌گوید

که طلوع فجر علت صدای اذان است؟ بنابراین، صرف تکرار دو حادثه پشت سر هم ذهن را به معنای علیت بین آنها منتقل نمی‌کند. توالی حوادث خاصی ذهن را به این رابطه منتقل می‌کند و میان این حوادث خاص چیزی بیش از توالی حاکم است؛ یعنی «تأثیر و تأثر».

۲ اگر تکرار حوادث متوالی ما را به مفهوم «علیت» منتقل می‌کند، پس باید اعتراف کنیم که بین «تکرار حوادث متوالی» و «مفهوم علیت» رابطه علیت برقرار است و آن تکرار، سبب و علت این مفهوم می‌شود و سبب و علت آن می‌شود تا ذهن به مفهوم علیت منتقل گردد و این اعتقاد در واقع نقض همان ادعاست.

باری، این نظریه که «اصل علیت» را در تجربه جست‌وجو می‌کند و آن را از طریق «عادت ذهنی» تبیین عقلانی می‌نماید، به مشکلاتی حل‌ناشدنی دچار می‌شود. در فلسفه غرب انتقادهای مفصلی بر این نظریه وارد شده و فلاسفه غرب هریک به نحوی در تبیین اصل علیت کوشیده‌اند.

تحقیق و مباحثه

نقدهای دیگری که بر نظریه هیوم وارد شده مورد بحث و گفت‌وگو قرار دهید.

نظر علامه طباطبایی

اصل علیت نزد حکمای اسلامی یک اصل عقلی است. آنها از همان ابتدا اذعان داشته‌اند که اصل علیت را در تجربه نمی‌توان یافت و مشاهده، به غیر از وقوع دو حادثه به دنبال هم به چیز دیگری به عنوان رابطه علیت بین آنها گواهی نمی‌دهد. این حکما هرگز در صدد تبیین چگونگی شکل گرفتن اصل علیت در ذهن انسان نبوده و به این مسئله اهمیت چندانی نمی‌داده‌اند.

برای نخستین بار در فلسفه اسلامی، علامه طباطبایی در اصول فلسفه و روش رئالیسم از مسئله ریشه اعتقاد به علیت گره‌گشایی کرد و نشان داد که علیت یک اصل غیر تجربی و عقلی است و کیفیت پیدایش آن را در ذهن انسان تبیین کرد.

علامه طباطبایی همچون حکمای پیشین بر علم حضوری تأکید فراوان دارد و علم حضوری را مبنای هر شناختی می‌داند. در واقع، همه تصورات و معلومات بشر که از آنها به علم حصولی تعبیر می‌شود، از علم حضوری سرچشمه می‌گیرد.

در علم حضوری ما با «معلوم‌بالذات» سروکار داریم و نفس، هم واقعیت خود را بدون واسطه

درمی‌یابد و هم همهٔ ادراکات درونی و صور ذهنی و احساس‌ها و حالت‌های خود را به‌طور مستقیم ادراک می‌کند و همهٔ اینها برای نفس «معلوم بالذات» است.

به‌نظر علامهٔ طباطبایی نفس انسان با علم حضوری، رابطه و نسبت خود را با افعال و حالت‌های خود بدون واسطه درمی‌یابد و برای مثال، ادراک می‌کند که همهٔ حالت‌ها و افعال او وابسته به نفس اوست. ارادهٔ او از نفس سرچشمه می‌گیرد، تصورات ذهنی او به نفس قائم است و گرایش‌ها و تمایلات او از نفس مایه می‌گیرد. در واقع، در علم حضوری رابطهٔ نفس را با همهٔ خواسته‌ها، اراده‌ها و کارهایی که در دایرهٔ وجود او رخ می‌دهد درک می‌کند و به علم حضوری مشاهده می‌کند که نفس، وجود دهنده به این خواسته‌ها و اراده‌ها و حالت‌های درونی اوست و اگر توجه نفس لحظه‌ای از این امور منقطع شود، هیچ یک از اینها در درون نفس باقی نخواهند ماند. این رابطهٔ نفس با امور نفسانی یک رابطهٔ علیت یعنی رابطهٔ وجود دهنده است. در واقع، رابطهٔ علیت در اصل از طریق علم حضوری نفس به احوال و حالت‌ها و اراده‌های خود ادراک می‌شود و از «معلوم بالذات» نشئت می‌گیرد؛ یعنی، انسان نخستین بار در خود نفس و در ساحت علم حضوری رابطهٔ علیت را کشف می‌کند.

ذهن همچون یک دستگاه عکاسی از آنچه به علم حضوری یافت می‌شود، عکس‌برداری می‌کند و از آن یک مفهوم ذهنی می‌سازد. رابطهٔ وجود دهندهٔ نفس با احوال درونی او نیز در ذهن منعکس می‌شود و این رابطه که آن را در درون خود و به علم حضوری می‌یابیم، با انعکاس در ذهن به علم حصولی تبدیل می‌شود و به شکل قاعدهٔ کلی علیت درمی‌آید که براساس آن، هرچیزی که در وجود خود به چیز دیگری قائم و وابسته و نیازمند است، معلول تلقی می‌گردد و قاعدهٔ کلی «هر حادثه علتی دارد» ساخته می‌شود.

بنابراین، قانون علیت یک اصل تجربی نیست که به مشکلات یاد شده گرفتار شود؛ بلکه اصلی عقلی است که به مدد علم حضوری به‌دست می‌آید و خود، ملاک درستی هر تجربه محسوب می‌شود. در حقیقت، به کمک تجربه و با اتکا به اصل عقلی علیت، می‌توان در طبیعت به قوانین علمی دست یافت.

یادآوری

با مراجعه به فصل شیخ اشراق، مفاهیم معلوم بالذات و معلوم بالعرض را با مثال برای کلاس توضیح دهید. آیا دیگران در فهم درست شما از این مفاهیم موافق‌اند؟



تفاوت علم حصولی با علم حضوری در چیست؟



تعیین کنید علم انسان به هر یک از قضایای زیر مصداق علم حضوری است یا علم حصولی:

- | | |
|--------------------------|--------------------------------|
| ۱ من هستم. | ۵ شما به من اعتماد دارید. |
| ۲ تو هستی. | ۶ این کاغذ سفید است. |
| ۳ ما ایرانی هستیم. | ۷ من این کاغذ را سفید می بینم. |
| ۴ من به شما اعتماد دارم. | |

تکیه گاه شناخت



بدین ترتیب، علاوه بر تبیین منشأ اعتقاد به علیت، راه برای ادراکات دیگری در علم حصولی باز می شود. این ادراکات که از علم حضوری گرفته شده و انعکاس واقعیت های درونی اند، از متن واقعیت و «معلوم بالذات» سرچشمه می گیرند؛ بنابراین، شک و خطا در آنها راه ندارد و در این ادراکات، انسان با خود واقعیت سروکار خواهد داشت.

علامه طباطبایی نشان می دهد که علاوه بر مفاهیم علت و معلول، دیگر مفاهیم عقلی و فلسفی همچون وجوب و امکان، جوهر و عرض، قوه و فعل و... نیز به همین ترتیب به دست می آیند. اینها مفاهیمی هستند که مصادیق آنها را با علم حضوری در نفس خویش می یابیم و سپس از آنها مفاهیمی می سازیم که با مصادیق خود انطباق کامل دارند. این مفاهیم پایه و اساس قضایای بدیهی هستند که ما در فلسفه به آنها نیازمندیم؛ مانند اصل امتناع تناقض، اصل هویت^۱، اصل علیت.

باری، از این طریق در علم حصولی تکیه گاه محکمی پیدا می شود که تکیه گاه تحقیق در همه دانش هاست. براساس همین اصول بدیهی است که ریاضیات و منطق تأسیس می شوند. این علوم هم در خدمت پیشرفت دیگر علوم بوده اند و هم ضامن صحت و دقت آنها به شمار می روند و این همان معنای ارزش شناخت و اعتماد بر دستاوردهای فکر و اندیشه بشری است که حکمای اسلامی در تحکیم و تثبیت آن کوشیده اند.

۱. به این معنا که هر چیزی خودش، خودش است.



چرا در علم حصولی همیشه امکان شک و خطا وجود دارد، ولی در علم حضوری چنین امکانی وجود ندارد؟



در خصوص مفاهیم معقول اول و معقول ثانی (منطقی و فلسفی) تحقیق کنید و رابطه این مباحث را با بحث تکیه گاه شناخت بررسی نمایید.

تألیفات و تأثیر فرهنگی

علامه طباطبایی علاوه بر آثار فلسفی، تألیفات نفیس دیگری هم به یادگار نهاده است. مهم‌ترین آنها تفسیرالمیزان است که در بیست جلد و در مدت بیست سال و به زبان عربی نگاشته شده و خود یک فرهنگ و دایرة المعارف اسلامی محسوب می‌شود. قرآن در اسلام، شیعه در اسلام، معنویت تشیع، وحی یا شعور مرموز، حیات پس از مرگ، رساله در ولایت و بسیاری رساله‌های دیگر هم از تألیفات ایشان است. علامه طباطبایی فعالیت خویش را به تألیف و تدریس و پرورش شاگردان منحصر نکرد. او در آن زمان که بین حوزه و دانشگاه دیواری آهنین کشیده شده بود، در حد امکان، شجاعانه و بدون هراس با استادان دانشگاه‌ها ملاقات می‌کرد و برای آنها جلسات درسی تشکیل می‌داد. حتی سالیان متمادی رنج آمد و شد با وسایل نقلیه عمومی آن روزگار را به خود هموار می‌کرد تا در تهران با خاورشناسان بزرگ که برای تحقیق به ایران می‌آمدند، دیدار و گفت و گو کند و روح تفکر اسلامی و مذهب تشیع را به ایشان بشناساند. به برکت همین فعالیت‌ها برخی آثار استاد به زبان‌های اروپایی برگردانده شد و تفکر شیعی به جهان غرب نیز راه یافت. آشنایی محافل فلسفی غرب با آثار ایشان سبب شد که بارها برای تدریس به دانشگاه‌های معتبر غرب دعوت شود و البته ایشان نپذیرفت. سرانجام این عالم بزرگوار در سال ۱۳۶۰ دار فانی را وداع گفت، اما به مثابه یک حکیم بزرگ الهی و اسلام‌شناس جامع، بذره‌های اندیشه را افشاند و شخصیت‌هایی را تربیت کرد که زمینه فرهنگی انقلاب اسلامی را در ایران فراهم آوردند.^۱

۱. امام خمینی(ره) در پیامی به مناسبت رحلت ایشان فرمودند: «...من باید از این ضایعه‌ای که برای حوزه‌های علمیه و مسلمین حاصل شد و آن رحلت مرحوم علامه طباطبایی است اظهار تأسف کنم و به شما ملت ایران و به خصوص حوزه‌های علمیه تسلیت عرض کنم. خداوند ایشان را با خدمتگزاران به اسلام و اولیای اسلام محشور فرماید و به بازماندگان ایشان و به متعلقین و شاگردان ایشان صبر عنایت فرماید...».

با مراجعه به کتاب «شعبه» که حاصل گفت‌وگوی هانری کربن و علامه طباطبایی است بعضی از گفت‌وگوها را به صورت نمایش در کلاس اجرا نمایید.

حوزه فلسفی امام خمینی (ره)

علاوه بر علامه طباطبایی، فلاسفه دیگری نیز در روزگار ما حوزه‌های حکمت را فعال نگاه داشته و شعله پرفروغ اندیشه را از آفت خاموشی و فراموشی حفظ کرده‌اند.^۱ در میان آنها باید اختصاصاً به حوزه درس امام خمینی - رضوان الله علیه - اشاره کرد که پر رونق‌ترین حوزه‌های فلسفی بود. حضرت امام که از متفکران بزرگ عصر ما بودند و در همه علوم اسلامی تبحر بسزایی داشتند، در فلسفه نیز صاحب نظر بودند. گرچه جنبه سیاسی و فقهی شخصیت ایشان در نزد همگان بیشتر شناخته شده و رهبری معجزه‌آسای آن بزرگوار در انقلاب اسلامی باعث شد تا به دیگر ابعاد شخصیت ایشان کمتر توجه شود، اما واقعیت این است که ابعاد گوناگون علمی و به خصوص جنبه فلسفی اندیشه ایشان بسیار درخشان بود؛ به طوری که همه شخصیت‌های فلسفی معاصر قبل از درک محضر علامه طباطبایی سال‌ها از درس و بحث فلسفی امام (ره) بهره‌مند بوده‌اند.

استاد شهید مطهری (ره) درباره ایشان می‌فرماید: «... قلم بی‌تابی می‌کند که به پاس دوازده سال فیض‌گیری از محضر آن استاد بزرگوار و به شکرانه بهره‌های روحی و معنوی که از برکت نزدیک بودن به آن منبع فضیلت و مکرمت کسب کرده‌ام، اندکی از بسیار را بازگو کنم...»^۲. از استادان بزرگ فلسفه که در درس حضرت امام حاضر می‌شدند و سال‌ها سمت شاگردی ایشان را داشته‌اند، نقل است که آن بزرگوار در تفکر فلسفی نبوغ خاصی داشتند و در تدریس حکمت متعالیه، بسیاری از مباحث صدرالمتهلین را با قریحه‌ای بی‌نظیر چنان تفسیر عرفانی می‌کردند که از سطح بیان ملاصدرا بسی فراتر بود. ایشان در طرح مسائل عرفانی و ربط حکمت متعالیه با مبادی عرفان به نکاتی اشاره می‌فرمودند که حتی کلمات و آرای محی‌الدین ابن عربی هم که بزرگ‌ترین عارف جهان اسلام شناخته شده است، به آن پایه نمی‌رسد.

۱. می‌توان به حکمایی چون میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، میرزا مهدی آشتیانی، آقا سیدمحمدکاظم عصار، آقا محمدرضا قمشه‌ای اشاره کرد که هریک در نشر و ترویج حکمت متعالیه همت فراوان کردند.

۲. استاد شهید مطهری درس «شرح منظومه» سبزواری و «اسفار» ملاصدرا را نزد امام خمینی خوانده و قبل از درس علامه طباطبایی از محضر امام (ره) برخوردار شده بود.

حضرت امام تألیفات ارزنده‌ای در مباحث عرفانی دارند که برخی از آنها مثل آداب الصلوة، شرح دعای سحر، سرالصلوة را در سنین جوانی نوشته‌اند که این از علو درجات معنوی و نبوغ فکری ایشان حکایت می‌کند.

همچنین تعلیقات ایشان بر شرح فصوص الحکم قیصری^۱ در حکم شرح ارزشمندی بر اصل کتاب فصوص الحکم «شیخ اکبر» است. در اهمیت کتاب فصوص الحکم همین کافی است



که استاد شهید مطهری (ره) فرمود: «آنان که به فهم عمیق این کتاب نایل می‌شوند، در هر عصر و زمانی از عدد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کنند».

به علاوه، حضرت امام (ره) شرحی نیز بر کتاب «مصباح الانس» حمزة فناری^۲ نگاشته‌اند که آن هم در فهم مباحث عرفانی بسیار آموزنده است.^۳ طرح ابتکارات حضرت امام (ره) در مباحث فلسفی و عرفانی مجالی بالاتر از حدّ این کتاب می‌طلبید.

تحلیل و ترکیب

یکی از آثار عرفانی حضرت امام را به‌طور خلاصه برای کلاس ارائه دهید.

تحقیق

آیا می‌توانید مقاله‌ای در خصوص ابعاد تأثیر امام خمینی (ره) بر فرهنگ ایران بنویسید.

۱. قیصری از بزرگ‌ترین عرفای اسلامی و از شارحان نامدار کتاب فصوص الحکم محمّدالدین ابن عربی است.
۲. محمدبن حمزة فناری رومی از عرفای قرن نهم است که مصباح الانس را در شرح «مفتاح الغیب» صدرالدین قونوی نوشته است.
۳. به جهت دشواری مباحث عرفانی و چگونگی استفاده از آنها در بحث‌های فلسفی و اینکه ورود به این مسائل نیازمند مقدمات فکری و علمی فراوانی است، از طرح نکاتی از بیانات حضرت امام (ره) در این کتاب صرف‌نظر می‌کنیم و جویندگان را به کتاب‌های ایشان ارجاع می‌دهیم.

حکیم فرزانه

آشنایی با تبار حکمای اسلامی را با سخنی کوتاه درباره استاد شهید مرتضی مطهری به انجام می‌بریم و از آن حکیم فرزانه نیز یادی می‌کنیم.

استاد مطهری در اواخر قرن سیزدهم هجری شمسی در قریه فریمان از توابع مشهد مقدس در خانواده‌ای اصیل و روحانی دیده به جهان گشود. وی دروس مقدماتی را در حوزه علمیه مشهد گذرانید و سپس به قم مهاجرت کرد و ضمن تحصیل دروس رسمی حوزه، مراحل عالی فلسفه اسلامی را نزد استادانی چون امام خمینی و علامه طباطبایی طی کرد تا جایی که مسائل عمیق حکمت متعالیه را با تمام وجود لمس نمود.

آن بزرگوار از زمانی که قلم به دست گرفت، آثاری پربار و ماندگار از خود به یادگار نهاد. هدف اصلی او پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی بود که در عصر حاضر برای جامعه ما مطرح است. برای مثال، شرح ایشان بر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبایی نه تنها در دهه‌های اخیر در دفع شبهات دینی و فلسفی مادیون نقشی تعیین کننده داشته، بلکه راه را برای مباحث تطبیقی با فلسفه‌های دیگر نیز هموار کرده است. دیگر آثار فلسفی استاد شهید مانند شرح منظومه (مختصر و مبسوط)، شرح الهیات شفا، شرح اسفار، شرح اشارات، علل گرایش به مادیگری و ... در معرفی حکمت اسلامی به نسل جوان و متفکر سهمی بسزا داشته است. شاگردان و دست‌پروردگان ایشان امروز از سکان‌داران فرهنگ اسلامی در جامعه ما هستند.



علامه طباطبایی و استاد شهید مطهری



آیا می‌توانید یکی از معضلات اجتماعی را با مراجعه به آثار شهید مطهری (ره) و مقالات همایش حکمت مطهر ارائه دهید.

تمرین‌ها

- ۱ نظریه انکار اصل علیت در فلسفه جدید غرب را به اختصار توضیح دهید.
- ۲ دو انتقاد از انتقادات وارد شده به نظریه انکار اصل علیت را بنویسید.
- ۳ علامه کیفیت پیدایش مفهوم علیت در ذهن را چگونه بیان می‌کند؟ به اختصار شرح دهید.
- ۴ تکیه‌گاه شناخت از نظر حکمای اسلامی چیست؟ به اختصار شرح دهید.
- ۵ همه تصورات و معلومات بشر که از آنها به علم تعبیر می‌شود، از علم سرچشمه می‌گیرد.
- ۶ ذهن همچون یک دستگاه عکاسی از آنچه به علم یافت می‌شود عکس‌برداری می‌کند و از آن یک می‌سازد رابطه نفس با او نیز در ذهن منعکس می‌شود و این رابطه که آن را و به علم می‌یابیم با انعکاس در ذهن به علم تبدیل می‌شود و به شکل قاعده کلی در می‌آید که براساس آن هر چیزی که در خود به چیز دیگری و و است، تلقی می‌گردد و قاعده کلی «هر حادثه علتی دارد» ساخته می‌شود.